



۱۰ آگست، ۲۰۲۲

پوهاند عبدالحی حبیبی

رهنمای شناسایی مشاهیر و وقایع مربوط به تاریخ افغانستان



عرضی عاجزانه:

آنکس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالدهر بماند

ابن یمین فریومدی

شکی نیست که عقاید و نظریات انسان ها از هم متفاوت و پراکنده است؛ قسمتی از افکار ما را تجارب و برداشت هایی تشکیل میدهند که در طول حیات از حوادث و رویداد ها رنگ میگیرند و با عقاید و گرایش های اجتماعی تکمیل میگردند. ولی قابل ذکر است که راه و روشی که در جریان زندگی پیش گرفته میشود بر چه میزانی از بیطرفی، علمیت، قضاوت سالم و تحقیق و مطالعات پسندیده،

salamwatanam@gmail.com

استوار است. البته در نادانی و دانایی در ساحة مسائلی بخصوص تفاوت هایی موجود است، آنانکه از جریانات و حقایق مطلع بوده و حتی در زمره شهود عینی بشمار میروند و از رویداد ها و شناخت اشخاص وابسته به آن هم علمیت کامل دارند، یا جسورانه و شرافتمندانه به بیان و تشریح آن میپردازند و یا باوجود چنان علمیت به کجراهه رفته با عدم مسئولیت آشکارا آنچه را وجدان مصدوم و عقده های چرکین حکم میکند پیشکش مینمایند.

در عصری که صفحات انترنتی سهولت استعمال وسیع را دارد، چندی قبل زنی با سابقه سیاه همگامی با اولیای سیه رو و خاینین حزب دیموکراتیک خلق و کجروان شورای نظار که سخت به آخذ های سفاک ایران و تجاوز فرهنگی سخیف آنان هم علنی تکیه داشته است، در پهلوی توهین به اکثریت قوم پشتون افغانستان که با بقیه اقوام شریف کشور ملت واحد سرزمین ما را تشکیل میدهند، به سراغ یکی از ناب ترین شخصیت علمی، مؤرخ شهیر و دانشمند قابل قدر افغانستان، مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی رفته وی را به تبعیض، نادانی و سفاقت محکوم نموده است. یا الله!

بگذریم که ادعای غلط چنان کجروانی چه تأثیر مثبتی در قدرمندی بیشتر دانشمندی چون پوهاند حبیبی میتواند داشته باشد، با چنین قضاوت سیاهی، شناسایی و سوابق آن قلم بدست گمراه هم در اذهان مردم ما نقش میندند.

اینهم یکی از صد ها اثر نهایت آموزنده دانشمند و مؤرخ نامدار وطن، پوهاند عبدالحی حبیبی که در هردو السنه ملی افغانستان تبحر داشته است. م. نظام

اول - ساحة کلتوري:

آریانای قدیم و منطقه خراسان بزرگ دوره اسلامی و بعد از آن تا افغانستان عصر احمد شاهي يك ساحة واحد کلتوري است که شرقاً به ماریگله و پکهلی ماورایی سند و غرباً به خط آخر منطقه غربی خراسان یعنی «دامغا» و شمالاً به سیر دریا و جنوباً به بحیره عرب محدود است. وقایع تاریخی این سرزمین ها با هم مشترکست زیرا همواره مراکز تمدن و سیاست مانند نشاپور، مرو، زرنج، هرات، بلخ، بست، غزنه، سمرقند، بخارا، قندهار، بغلان، کابل، پشاور درین سرزمین بوده و پرتو کلتور و مدنیت آن بهر طرف پراکنده بود. بنا برین در تعیین مشاهیر و وقایع مربوط بتاریخ افغانستان همواره این واحد کلتوري بطور واقعیت اساسی مد نظر باشد، و پیداوار جزو تاریخ افغانستان اند.

دوم - مد و جزر سياسي:

ازین ساحه کلتوري گاهي جهانکشایان مشهور برآمده اند که اقتدار سياسي و نفوذ کلتوري خود را ازینجا تا بنگال و تبریز پراکنده اند، و هم گاهي آنقدر کوچک گردیده که به يك ولايت این خاک محدود مانده است، مانند دولت هاي يعقوب لیث و سلطان محمود و شاهرخ و بابر و احمد شاه درحالت مد و امیر عبدالرحمن خان در قالب نامقبول محدود معین کرده دیورند، که در شناسائي مشاهیر و وقایع تاریخي افغانستان يکي ازین احوال معتبر نیست زیرا درحالت وسعت امپراتوري بسا ملل مختلف داراي نژاد و زبان و کلتور جداگانه امثال هندی، ترکی، ایرانی، عرب در تحت سیطره پادشاهان افغانستان بوده اند، از هزاران نفرمشاهیر علم و ادب و هنر و سیاست این ملل فقط کسانی به ما مربوطند، که در داخل حدود جغرافي تاریخي واحد کلتوري سابق الذکر ماده اول واقعند، ولو ساحه فعالیتهاي فکري و جهانکشایی و کلتوري ایشان در خارج این حدود باشد، مثلاً پاني ني مؤسس گرامر سنسکریت از کنار اتک و خلجیان و سوریان و لودیان هند یا هوتکیان اصفهان یا سید جمال الدین افغان در ایران و مصر و ترکیه و شیخ محمد اکرم در شام و ادیب پشاور ي زاده خیبر در ایران و امام اعظم ابوحنیفه که جدش زوطي از شمال کابل به غلامي عرب به کوفه برده شده بود و در بغداد مرد .خانواده معروف لغمانیان قاضیان بغداد و ابن خلکان از نژاد برامکه بلخ نیز از این قبیلند و خود خاندان برامکه در بغداد .

سوم - اشخاص پرورده در مراکز کلتوري یاجذب شده:

چون مراکز مهم علم و کلتور و مدنیت آسیا ي مرکزی در داخل این واحد تاریخي فرهنگ بوده اند، بسا از ناموران تاریخ از خارج این ساحه کلتوري بدین سرزمین آمده و ساکن شده اند، و مرکز پرورش فکرو شخصیت ایشان در ینجاست.

اینگونه اشخاص نیز جز و تاریخ و مشاهیر افغانستانند، مانند قاضي غزنه ابوالحسن فزاري که از پارس برسولي دربار سلطان محمود آمده بود یا مولانا معروف بغدادي خطاط ماهر که شاهرخ او را از بغداد بهرات آورد یا خواجه عبدالحی مصور که تیمور او را از تبریز بسمرقند برد، یا متوکلي شاعر عرب که بدربار يعقوب لیث آمد و میمیه معروف خود را از طرف يعقوب بدربار بغداد فرستاد، یا بدیع الزمان همدانی صاحب مقامات، و صدها هنرمندی که در مکتب هنر هرات یا غزنه یا در دارالعلم بلخ و غیره کار میکرده اند و از خارج به این ساحه کلتوري جذب شده بودند .عناصر هندی جذب شده بدربار غزنه مانند تلك و سوندهرای جنرالان لشکرهاي غزنه نیز از همین قبیلند.

این گونه اشخاص جزو تاریخ افغانستان اند ولی چون با صراحت بمرکز کلتوری بیرون این ساحه منسوبند، ایشانرا بطور "مفاخر" خاص خود نتوان شمرد و بنام افغانستان تجلیل نتوان کرد و این گروه مجذوبان را عنوان "مفاخر مشترک" میدهم.

چهارم - مشاهیر خارج ساحه کلتوری در داخل آن:

گاهی مشاهیر کشورها و نژادهای دیگر بدین سرزمین آمده و جزو تاریخ این جا شده اند وحتی در خارج این ساحه نامی و نشانی ندارند مانند یونانیان باختر و کوشانیان و هفتلیان و مشاهیر قبایل عربی که درخراسان ساکن شده بودند و همچنین سبکتگین ترک نو مسلمان و سلطان محمود و خانواده او و بابر و شاهرخ و امثالهم، یا شیر محمد خان جرنیل عساکر تخته پل که در ۱۸۳۳ بافغانستان آمد و مسلمان شد و قبلاً کیمپل Campbell انگلیس بود و قهراً در تاریخ افغانستان برای خود جای گرفت، که او را کیول گفتندی.

رفقی بیگ دکتر طب در خود ترکیه شهرت ندارد، ولی در کابل رفقی سناتوریم بنام اوست و در تاریخ تحول طب در افغانستان حتماً نامی و مقامی دارد، چنانکه دکتور عبدالغنی هندی در بناء دارالعلوم حبیبیه و تاریخ معارف و مشروطیت جای گرفته است.

ازین دسته رجال کسانی جز و مفاخر درخور تجلیل ما شده میتوانند، که بعد از آمدن باین سرزمین در کلتور این ساحه مستهلك گردیده جز و مردم آن شده باشند، مانند یونانیان باختر و کوشانیان و هزاره های ساکن افغانستان و مشاهیر خاندانهای عرب، خراسانی مانند انصاریان هرات و سادات کمر و پشین و صدها عالم و ادیب و شاعر و عارف عربی نویس و محدثان و مفسران و مؤلفان درب لاد متمدن و معمور تاریخی این سرزمین، اگر چه نسبتاً عرب یا ترک یا مغل و غیره بوده اند . این مردم و بقایای خاندانهای آنها قرنهای درین سرزمین باقی مانده و کسب تابعیت و کلتور آنرا کرده و به اتمام معانی این زمینی شده اند، از انصاریان بلخ و هرات بعد از مدت سه قرن پیر هرات با ثقافت کامل اسلامی منطقه خراسانی برآمد که حقاً از مفاخر این سرزمین است.

میا فقیرالله حصارکی جلال آبادی مدفون سلطانپور سند از خانواده عربی نژاد سادات است که قرنهای قبل به وادی ننگرهار آمده بودند، و ازیشان مرد عارف و مؤلف دانشمند و مؤثری در قرن ۱۲ هـ برآمد که نماینده واقعی اندیشه و فرهنگ خراسانی اسلامی بود، و اوبحق از مفاخر افغانستان است.

پنجم - سیطره های فکری وکلتوری:

گاهی در تایخ ممالک اسلامی و غیره شخصیت های عظیم فکری بوجود آمده اند، که بنا بر نفوذ

مفکوره و تأثیر عمیق فرهنگی جزء تاریخ فکری و فرهنگی این سرزمین اند و هنگامیکه تاریخ تحلیلی فکر و اندیشه و ادب نوشته می شود، این شخصیت های نافذ حتماً برای خود در آن جای میگیرند، مانند شیخ سعدی شیرازی و حافظ شیرازی و میرزا عبدالقادر بیدل عظیم آبادی که یکی از ایشان از نظر مولد و مسکن و مدفن بساحه کلتوری ماده اول ربطی ندارند ولی اندیشه ایشان بر ساختمان مغزو شعور ما حکمرانی میکند.

از یونان قدیم ارسطو و افلاطون همین مقام دارند و در تصوف و ادب ما اندیشه مکتب فلاطونی جدید و انعکاسات بودابیت و یونانیت دیده می شود مثلیکه در عصر جدید واقعیت های اقتصادی سوشلزم از اندیشه مارکس بسرزمین های مشرق سرازیر شده است.

اینها مبادی تاریخ فکری اند، ولی در جز و "مفاخر خاص" این سرزمین گرفته نمیشوند. ما ممکن است از نظر فکری از کدام جریان اندیشه یونانی و اروپایی یا عربی یا هندی متأثر باشیم، ولی پیام آوران آن اندیشه را از مفاخر کلتوری خود قرار داده نمی توانیم، اگر چه جزو تاریخ اندیشه ما اند.

ششم - نتیجه:

مشاهیر و وقایع مربوط به ماده ۱-۲ در هر جایی که باشند بما مربوطند و جزو مفاخر کلتوری ما اند، باید آنانرا تجلیل کرده اگر کسی ادعای تملیک آنرا کند باید رد کرد، ولی در تجلیل آنان از طرف عامه بشریت مانعی نیست.

اما اشخاص و مواد ماده ۳ که مفاخر مشترکند و بفرهنگ ماجذب شده اند، در مفاخر خاص گرفته نمیشوند، ولی اگر از طرف خود یا بیگانه تجلیل شوند، مانعی نخواهد بود.

مشاهیر ماده ۴ که جزو تاریخ و کلتور ما شده اند، هم در تاریخ جای دارند و هم تجلیل شده می توانند، ولی اگر دیگری ایشانرا تجلیل میکند مانعی نیست، زیرا مفاخر مشترکند.

مشاهیر و وقایع مربوط ماده ۵ بطور مفاخر ملی ما تجلیل شده نمیتوانند، ولی اگر بنام قدردانی از نفوذ اندیشه و علم شان ذکر نیکی از آنها بعمل می آید بدنیت ورشته های فکری و ادبی و کلتوری ما را با ملل دیگر پیوستگی می بخشند.

پایان